

نسخه برای پیری که خوابش نمی‌برد. زمزمه است، زیر لبی، یواش یواش:
* هر صبح سه بار تا صد صبا بگذرد. کارگر نشد پس اش بده:

غزل غزل‌های سلیمان

گله‌ی دیده‌بان از شبان

او مرا به بوسه‌های دهان خود ببوسد - زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است -
عطرهای تو بوی خوش دارد و نام تو چون عطر ریخته شده است.
بنابراین دوشیزمگان تو را دوست می‌دارند.
- مرا بکش تا در عقب تو بدویم.
پادشاه مرا به حجله‌های خود آورد. از تو وجد و شادی خواهیم کرد. زیاده از شراب ذکر محبت تو خواهیم کرد. تو را از روی خلوص دوست می‌دارند.
- ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما جمیل هستم، چون خیمه‌های قیدار و مانند پرده‌های سلیمان. بر من نگاه نکنید چون که سیه‌فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده، مرا ناطور تاکستان‌ها ساختند، اما تاکستان خود را دیده‌بانی ننمودم.
- ای حبیب جان من، مرا خبر ده که کجا می‌چرانی و در وقت ظهر گله را کجا می‌خوابانی؟ زیرا چرا نزد گله‌های رفیقانت مثل آواره گردم.

هم‌آوا

محبوب: ای جمیل‌تر از زنان، اگر نمی‌دانی، در اثر گله‌ها بیرون برو و بزغاله‌هایت را نزد مسکن‌های شبانان بچران.
محبوبه: ای محبوب من، تو را به اسبی که در ارایه‌ی فرعون باشد تشبیه داده‌ام. رخسار هایت به جواهرها و گردنت به گردن‌بندها چه بسیار جمیل است.
محبوبه: زنجیرهای طلا با حبه‌های نقره برای تو خواهیم ساخت. چون پادشاه بر سفره خود می‌نشیند، سنبل من بوی خود را می‌دهد. محبوب من، مرا مثل طبله مرّ است که در میان پستان‌های من می‌خوابد.
محبوب: محبوب من، برایم مثل خوشه‌بان در باغهای عین‌جدي می‌باشد.
- اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی...
چشمانت مثل چشمان کبوتر است.
محبوبه: اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من و تخت ما سبز است.
محبوب: تیرهای خانه ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر است.
محبوبه: من نرگس شارون و سوسن وادی‌ها هستم.
محبوب: چنان‌که سوسن در میان خارها همچنان است محبوب من میان دخترها.
محبوبه: چنان که سیب در میان درخت‌های جنگلی همچنان محبوب من است در میان پسرها. در سایه‌اش به شادمانی نشستم و میوه‌اش به کامم شیرین بود. من را به می‌خانه آورد و علم وی بالای سر من محبت بود.

مرا به قرص‌های کشمش تقویت دهید و مرا به سیب‌ها تازه سازید زیرا که من از عشق بیمارم...

دست چپ‌اش در زیر سر من است و دست راست‌اش من را در آغوش می‌کشد...

ای دختران اورشلیم شما را به غزال‌ها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و از خواب برنینگیزانید.

– آواز محبوب من است: اینک بر کوه‌ها جستان و بر تُل‌ها خیزان می‌آید! محبوب من مانده‌ی غزال یا بچه‌آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده است، از پنجره نگاه می‌کند و از میان شبکه‌ها خویشتن را نمایان می‌کند.

محبوب من مرا خطاب کرد و گفت: ای محبوبه‌ی من و ای زیبایی من، بر خیز بیبا! زیرا اینک زمستان گذشته است و باران تمام شده است و رفته است. گل‌ها بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده است، آوار فاخته در ولایت ما شنیده می‌شود. درخت انجبر میوه‌ی خود را می‌رساند و تاک‌های گل آورده رایحه‌ای خوش دارد. ای محبوبه‌ی من و ای زیبای من، بر خیز و بیبا!

محبوب: ای کبوتر من که در شکاف‌های صخره و در ستر سنگ‌های خارا نشسته‌ای، چهره‌ات را به من بنما و آوازت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذ و چهره‌ات خوش‌نما است. شغال‌ها، شغال‌های کوچک را که تاکستان‌ها را خراب می‌کنند برای ما بگیرد زیرا که تاکستان‌های ما گل آورده است.

محبوبه: محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسن‌ها می‌چراند. ای محبوب من، برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد، غزال یا بچه آهو بر کوه‌های باتر باش.

شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست‌می‌دارد طلبیدم. او را جستجو کردم اما نیافتم. گفتم الان برخاسته، در کوچه‌ها و شوارع شهر گشته، او را که جانم دوست‌می‌دارد خواهم طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم. کشیکچی‌هایی که در شهر گردش می‌کنند مرا یافتند. گفتم: «آیا محبوب جان مرا دیده‌اید؟» از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست می‌دارد یافتم و او را گرفته، رها نکردم تا به خانه مادر خود و به حجره والده‌ی خویش در آوردم. ای دختران اورشلیم، شما را به غزال‌ها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و برمینگیزانید. این کیست که مثل ستون‌های دود از بیابان برمی‌آید و به مرّ و بخور و به همه عطریات تاجران معطر است؟ اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می‌باشند. همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک به سبب خوف‌شب بر رانش بسته است. سلیمان پادشاه تخت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت. ستون‌هایش را از نقره و سقف‌اش را از طلا و کرسی‌اش را از ارغوان ساخت و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرّق بود. ای دختران صهیون، بیرون آیید و سلیمان پادشاه را ببینید با تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دل‌اش آن را بر سر وی نهاد.

اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت بُرّقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده‌اند. دندان‌هایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توأم زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد. لب‌هایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه‌هایت در عقب بُرّقع تو مانند پاره انار است. گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه بنا شده است و در آن هزار سپر یعنی همه سپرهای شجاعان آویزان است. دو

پستانت مثل دو بچه توأم آهو می باشد که در میان سوسن ها می چرند، تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد به کوه مرّ و به تلّ کندر خواهم رفت.

ای محبوبه من، تمامی تو زیبا می باشد. در تو عیبی نیست. بیا با من از لبنان ای عروس، با من از لبنان بیا. از قلّه امانه، از قلّه شنیر و حرّمون، از مغاره های شیرها و از کوه های پلنگ ها بنگر. ای خواهر و عروس من، دلم را به یکی از چشمانت و به یکی از گردن بندهای گردنت ربودی. ای خواهر و عروس من، محبت هایت چه بسیار لذیذ است. محبت هایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرهایت از جمیع عطرها. ای عروس من، لب های تو عسل را می چکاند. زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است. خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مُقَل و منبع مختوم است. نهال هایت بستان انارها با میوه های نفیسه و بان و سنبل است. سنبل و زعفران و نی و دارچینی با انواع درختان کندر، مرّ و عود با جمیع عطرها نفیسه. چشمه باغ ها و برکه آب زنده و نهرهایی که از لبنان جاری است.

محبوبه: ای باد شمال، برخیز و ای باد جنوب، بیا بر باغ من بوز تا عطرهایش منتشر شود و محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه ی خود را بخورد.

محبوب: ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مرّ خود را با عطرهایم چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

دختران اورشلیم: ای دوستان بخورید، و ای یاران بنوشید، و به سیري بیاشامید.

محبوبه: من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می گوید: «از برای من باز کن، باز کن ای خواهر من! ای محبوبه من و کیوترم و ای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلف هایم از ترشحات شب پر است.» رخت خود را کندم، چه گونه آن را بپوشم؟ پاهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟

محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد. من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرّ و از انگشت هایم مرّ صافی بر دسته قفل بچکید. به جهت محبوب خود باز کردم؛ اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن می گفت جان از من بهدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد. کشیکچی هایی که در شهر گردش می کنند مرا یافتند، زدند و مجروح ساختند. دیده بان های حصارها بُرّقع مرا از من گرفتند.

ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا بیابید، وی را گویند که من مریض عشق هستم.

دختران اورشلیم: ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم می دهی؟

محبوبه: محبوب من سفید و سرخ فام است، و بر هزارها افزاشته شده است. سر او طلای خالص است و زلف هایش به هم پیچیده و مانند غُرّاب سیاه فام است. چشمانش کیوتران نزد نهرهای آب است، با شیر شسته شده و در چشمخانه خود نشسته. رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته های ریاحین می باشد. لب هایش سوسن ها است که از آنها مرّ صافی می چکد. دست هایش حلقه های طلاست که به زبرجد مُنَقَش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصّع بُود. ساق هایش ستون های مرمر بر پایه های زر ناب بنا

شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است. دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است.

این است محبوب من و این است یار من، ای دختران اورشلیم.

دختران اورشلیم: محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را با تو بطلبیم؟

محبوبه: محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه‌های بلسان فرود شده است، تا در باغات بچراند و سوسن‌ها بچیند. من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است. در میان سوسن‌ها گله را می‌چراند.

محبوب: ای محبوبه من، تو مثل ترصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکرهای بیدق‌دار مهیب هستی. چشمانت را از من برگردان زیرا آن‌ها بر من غالب شده است. موهابیت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند. دندانهایت مانند گله گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها توأم زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد. شقیقه‌هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است. شصت ملکه و هشتاد متعه و دوشیزگان بی‌شماره هستند. اما کیوتر من و کامله من یکی است. او یگانه مادر خویش و مختاره و والده خود می‌باشد. دختران او را دیده، خجسته گفتند. ملکه‌ها و متعه‌ها بر او نگر بستند و او را مدح نمودند.

دختران اورشلیم: این کیست که مثل صبح می‌درخشد؟ و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکر بیدق‌دار مهیب است؟

محبوب: به باغ درختان جوز فرود شدم تا سبزی‌های وادی را بنگرم و ببینم که آیا مو شکوفه آورده و انار گل کرده است. بی‌آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه‌های عمیناداب ساخت.

دختران اورشلیم: برگرد، برگرد ای شولمیت برگرد، برگرد تا بر تو بنگریم. محبوب: در شولمیت چه می‌بینی؟ مثل محفل دو لشکر.

ای دختر مرد شریف، پاهایت در نعلین چه بسیار زیبا است. حلقه‌های رانهایت مثل زیورها می‌باشد که صنعت دست صنعت‌گر باشد. ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسن‌ها آن را احاطه کرده باشد. دو پستان تو مثل دو بچه توأم غزال است. گردن تو برج عاج و چشمانت مثل برکه‌های حشیون نزد دروازه بیت ربیم. بینی تو مثل برج لبنان است که به سوي دمشق مشرف می‌باشد. سرت بر تو مثل گرم‌ل و موي سرت مانند ارغوان است. و پادشاه در طره‌هایش اسیر می‌باشد. ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذت‌ها هستی. قامت تو مانند دار مخ و پستان‌هایت مثل خوشه‌های انگور است. گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه‌هایش را خواهم گرفت. و پستان‌هایت مثل خوشه‌های انگور و بوي نفس تو مثل سیب‌ها باشد. و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملایمت فرو رود و لب‌های خفتگان را متکلم سازد.

محبوبه: من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است. بیا ای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم. و صبح زود به تاکستان‌ها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گل‌هایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد. مهر گیاه‌ها بوي خود را می‌دهد و نزد درهای ما، هر قسم میوه نفیس تازه و گهنه هست که آن‌ها را برای تو ای محبوب من جمع کرده‌ام.

کاش که مثل برادر من که پستان‌های مادر مرا مکید می‌بودی، تا چون تو را بیرون می‌یافتم، تو را می‌بوسیدم و مرا رسوا نمی‌ساختند. تو را رهبری می‌کردم و به خانه مادرم در می‌آوردم تا مرا تعلیم می‌دادی تا شراب ممزوج و عصیر انار خود را به تو می‌نوشتانیدم. دست چپ او زیر سر من می‌بود و

دست راستش مرا در آغوش می‌کشید. ای دختران اورشلیم شما را قسم می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید. دختران اورشلیم: این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، از صحرا برمی‌آید؟

محبوبه: زیر درخت سیب تو را برانگیختم که در آنجا مادرت تو را زباید. در آنجا والده تو را درد زه گرفت. مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زور آور است و غیرت مثل هاویه ستم‌کیش است. شعله‌هایش شعله‌های آتش و لهب بیهوده است. آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیل‌ها آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد، آن را البته خوار خواهند شمرد.

دختران اورشلیم: ما را خواهی کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او را خواستگاری کنند، چه بکنیم؟ اگر دیوار می‌بود، بر او برج نقره‌ای بنا می‌کردیم؛ و اگر دروازه می‌بود، او را به تخته‌های سرو آزاد می‌پوشانیدیم.

محبوبه: من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجها است. له‌ذا در نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده‌ام. سلیمان تاکستانی در بعل هامون داشت و تاکستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه‌اش هزار نقره بدهد. تاکستانم که از آن من است پیش روی من می‌باشد. برای تو ای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه‌اش، دوپست خواهد بود.

محبوب: ای محبوبه که در باغات می‌نشینی، رفیقان آواز تو را می‌شنوند، مرا نیز بشنوان.

محبوبه: ای محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوه‌های عطریات باش.